

ای کاش این هیولا هزار سر می داشت!

تجلی چهره ی صمد - روشن فکر آزاده یی که مجموعه ی آثارش از هفت هشت قصه ی کوتاه و بلند برای کودکان، چند مقاله ی دراز و کوتاه در زمینه ی مسائل تربیتی، و چند یادداشت از فلکلور آذربایجان بر نمی گذرد می باید برای جامعه ی روشن فکری ما هم چون کلاه بوقی بلندی تلقی شود که در مکتب خانه های قدیم بر سر بچه های تنبل می گذاشتند.

می پرسید چرا؟ می گویم برای این که شعشعه ی چهره ی یکی چون صمد، بیش از آن که به خاطر والایی ارزش های انکارناپذیر شخص او باشد معلول بی نوری و خاموشی "جامعه ی روشن فکری ما" است. می بینم که چون وجود ارزنده و مغتنمی نظیر صمد بهرنگی از دست می رود؛ نخ ی از یک طناب نمی برد و حلقه یی از یک زنجیر نمی گسلد و مبارزی بر خاک نمی افتد، بلکه (به زعم کانون نویسندگان ایران) "فقدان او خلنی جبران ناپذیر برای ما به وجود می آورد و خسرانی است برای جامعه ی ما" - چنین است، و هم بدین سبب باید افزود که "نیز، اوج رسوایی است برای جامعه ی ما که نمی تواند" خلاء صمد را با صمدی دیگر پر کند. اما هم چنان از جامعه ی ما دم می زند!

این که جامعه ی هنرمندان و نویسندگان و روشن فکران ما از قوم و خویشی با صمد دم می زند مطلبی دیگر است، اما اگر به حقیقت احترام می گذاریم حق این است که صمد از "ما" نیست. حق این است که او را در شمار وارستگان بی مرگ بشماریم حتی اگر در گرما گرم جوانی به آب سرد ارس نمی رفت و عمر نوح می کرد، و به مرگ طبیعی در می گذشت. چرا که بی گمان در روزگار ما که دریافتن و دم برنیارندن هم چون سرمایه یی عظیم پشتوانه ی زندگی مادی روشن فکران می شود و

در سراسر جهان، هنر و دانش را چراغی می‌کنند که چون پیش پای غارت‌گران ماده و معنای خلائق بگیرند از منافع غارت‌گری‌ها دست‌مزد‌های عظیم به نصیب می‌برند، پذیرفتن زندگی سرشار از محرومیتی هم چون زندگی صمد، پذیرفتن ریاضتی است که شهادت‌شهادایی چون منصور حلاج در برابر آن حلاوت عروسی با دختر زیبای قارون- آبا به راستی در زمانه‌ی که در شهرهای پر ناز و نعمت، فکر و هنر خلاقیت را به گران‌ترین قیمت‌ها می‌توان فروخت و از ره‌گذر این چنین کسب پر برکتی به نعمت‌ها و قدرت‌ها و امنیت‌های حسرت‌انگیز می‌توان رسید، عمر و جوانی بی‌بازگشت را بی‌دریغ به کوه و صحرا ریختن و بار تعهدی کمرشکن را بر شانه‌های ضعیف خویش کشیدن و با فریب و ریا در افتادن و یک پا چارق یک پا گیوه، کولی وار، آواره‌ی کوه و صحرا شدن و به نان خشکی ساختن و خورجینی از کتاب برداشتن از کوره‌دهی به کوره‌دهی رفتن و زندگی را وقف تعلیم کودکان ده‌های دورافتاده کردن و (به قول جلال) وجدان بیدار یک فرهنگ تبعیدی شدن، تن دادن به شکنجه‌ی بی‌نیست که از زخم شمشیر و نیزه برداشتن و به خاک هلاک افتادن -حتی اگر به دفاع از حقانیت خویش باشد- بسی تلخ‌تر است؟ و آیا زندگی از این دست، هر چند درازتر بگذرد تلخی بیشتری نمی‌چشاند؟

پس دم از "جامعه‌ی ما" نزنیم؛ یا اگر می‌زنیم سخن از "خلاء جبران‌ناپذیر" به میان نیاوریم؛ که اگر "جامعه‌ی ما" بی‌وجود داشت مرگ او خلئی ایجاد نمی‌کرد، بلکه تنها حسرتی و دریغی به مرگ انسانی خوب و بزرگ از خیل انسان‌های خوب و بزرگ- حسرت به فروریختن باور نکردنی بامی بلند در شهری، پرپر شدن گلی جان‌بخش در باغی، خاموش شدن شمعی در چلچراغی، و از پا در آمدن مبارزی در سنگری.

اما (متأسفانه) همه‌ی دانیم که چنین نیست؛ و آن‌چه مرگ صمد را تلخ‌تر می‌کند از دست رفتن موجودی یگانه است: مرگی که به راستی ایجاد خلاء می‌کند.

شهری است که ویران می شود، نه فرونشستن بامی؛ باغی است که تاراج می شود، نه پرپر شدن گلی؛ چلچراغی است که در هم می شکند، نه فرو مردن شمعی؛ و سنگری است که تسلیم می شود، نه از پا در افتادن مبارزی! صمد چهره ی حیرت انگیز تعهد بود. - تعهدی که به حق می باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود: **غول تعهد! هیولای تعهد!**

چرا که هیچ چیز در هیچ دوره و زمانه یی هم چون "تعهد روشن فکران و هنرمندان جامعه" خوف انگیز و آسایش بر همزن و خانه خراب کن کژی ها و کاستی ها نیست.

چرا که تعهد، ازدهایی است که گران بهاترین گنج عالم را پاس می دارد: گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت هاست!

و این ازدهای پاسدار، می باید از دسترس مرگ دور بماند تا این گنج عظیم را از دسترس تارجیان دور بدارد؛ می باید ازدهایی باشد بی مرگ و بی آستی، و بدین سبب می باید هزار سر داشته باشد و یک سودا؛ اما اگر یک سرش باشد و هزار سودا، چون مرگ بر او بتازد، گنج، بی پاسدار می ماند.

صمد سری از این هیولا بود.

و کاش... کاش این هیولا، از آن گونه سر، هزار می داشت؛ هزاران می داشت.

احمد شاملو، ۲ شهریور ۱۳۵۱

منبع: از مهتابی به کوچه، چاپ ۵۴، صفحه ی ۱۲۱، ای کاش این هیولا هزار سر می داشت.

بازنویس: داریوش آزادی

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری